

جهاني شدن و زبان مادري

اي بسا دو ترک چون بیگانگان اي بسا رومي و ترک همزبان

مجموعه مقالات 1388

جهاني شدن و زبان مادري

اي بسا دو ترک چون بیگانگانshy­ اي بسا رومي و ترک همزبان

هرچه دنيا پیچیدهshy­ تر و بزرگتر به نظر ميشي­ آید، انسانshy­ ها در سراسر جهان به یکدیگر نزدیکshy­ تر ميشي­ شوند. طبيعي است که اين نزديکي، ناشي از نوعي پیوند عاطفي نیست بلکه سرعت و تغييرات جهاني، وسايل ارتباط جمعي گستردهshy­ تر و پیچیدهshy­ تر، و اهداف مشترک جهاني انسانshy­ ها را در مجموعهshy­ اي به نام دهکدهshy­ ي بزرگ جهاني جمع ميشي­ کند. دهکدهshy­ اي که عليshy­ والاصول همه بايد زبان یکدیگر را بفهمند، مثل هم فکر کنند، مثل هم لباس بپوشند و در اين میان اگر کسي وارد اين بازي همگونshy­ سازي نشود، طبعاً محکوم به فناست. با همهshy­ ي اين احوال هنوز نميشي­ توان به زیبایی تنوعshy­ هاي طبيعي و انساني شک کرد. هنوز چيزي از انسان باقي است تا دگراندیشيشي­ ها و دگربودگيشي­ ها را بیسندد و تفاوتshy­ ها را ارج بگذارد و زیبایی هستي را در تنوع آن بیابد.

منافع اقتصادي و سياسي جهانيshy­ سازان، مطابق با منطق سرمایهshy­ ي جهاني، ايجاب ميشي­ کند که دنيا را متناسب با شرایط خود تغییر بدهند؛ ولي اگر خود اقوام، سرزمینshy­ ها و مردمان مختلف نیز تیشهshy­ ي یگانهshy­ سازي به ریشهshy­ ي تنوع خویش بزنند، جز تخریب حاصلی نخواهند برد. اگر تفاوتshy­ ها را از بین ببریم، اگر معرفت و آگاهی اقوام و نحوهshy­ ي زبان و زندگيشي­ شان را بر تاختخواب «پرو کروست»^[1] سرو ته بزنیم، بيshy­ شک امکان درک و فهم متقابل انساني را گم خواهیم کرد. ما عموماً خود را در عناصر متفاوت با دیگران است که ميشي­ توانیم بشناسیم و بفهمیم. اگر اين تفاوتshy­ ها به هر دليل و شکلي از بین برود (که قطعاً يکي از طرفین تفاوت است که به نفع دیگری و با فشار دیگری از بین ميشي­ رود) هیچ چيز برطرف مقابل نخواهد افزود. چون تازه کسي يا چيزي را بطور تصنعی شبیه خود ميشي­ سازد، اگر منظور از اين شبیهshy­ سازي ایجاد اتحاد و افزودن قدرت و اقتدار و.. خویش، است که صرف شباهتshy­ هاي اجباري نميشي­ تواند به اتحاد بیانجامد و عموماً در طول تاریخ دیدهshy­ ایم که اتحاد اقوام و سرزمینshy­ ها نه به خاطر زدودن تفاوتshy­ هايشان بلکه به خاطر نزدیک شدن منافع، اهداف و اندیشهshy­ هايشان بوده است. و اگر منظور تخریب و نابود کردن عنصر متفاوت دیگر است، قطعاً با مقاومت روبرو خواهد شد و زماني که واقعاً قصد نابودي در کار نباشد، اين رویارویی و کشاکشshy­ هاي از سر ناآگاهي، تنها به زوال انرژی دو طرف منجر خواهد شد.

گرچه ما ایرانیshy­ ها، هنوز به معنای دقیق کلمه، وارد دنیای مدرن نشدهshy­ ایم؛ و هنوز با پیشرفتshy­ ها و معضلات تکنولوژی، علم و عقلانیت، دست به گریبان نیستیم، ولي با سرعتي که دنيا در جهت مدرنیته و تغييرات و تحولات ویژهshy­ يshy­ اين دوران جدید پیش ميشي­ رود، ما يا هر جامعهshy­ ي دیگری که مستقیماً در اين تحولات سهیم نیست، چه بخواهیم و چه نخواهیم، متأثر از آن خواهیم شد. تحولات بزرگ جهاني به واقع اين بار مرزهاي جغرافیایی، سياسي و اقتصادي خود را به گستردگي «دهکدهshy­ ي بزرگ جهانی» گشوده است و دنیای مدرن ميشي­ خواهد که تمام جهان را ببلعد.

نیاز روزافزون به منابع اقتصادي دنيا، نه فقط براي به کار انداختن کارخانهshy­ هاي عظیم سرمایهshy­ داري جهاني، بلکه براي تسخیر فضا، اقتدار جهاني سیاست را نیز ميشي­ طلبد و طبیعتاً قلمرو فرهنگ، نخستین قلمرو جهاني است که بايد وارد کانالshy­ هاي مکندهshy­ ي دهکدهshy­ ي بزرگ شود. یگانهshy­ سازي فرهنگي جهاني، بسیار سریعshy­ تر و قدرتمندshy­ تر از تلاش براي ایجاد وحدتshy­ هاي ملي، قومي يا قبیلهshy­ ي عمل ميشي­ کند و شاید بسیار زودتر از آن که زبان رسمي یک جامعه چتر کامل خود را بر سر تمامی اقوامش بگسترانند، زبان انگلیسي، زیر سایهshy­ ي قدرتshy­ هاي سياسي و اقتصادي جهاني، سوار بر بال تکنولوژی اطلاعاتي و سایبرنتیک، در تمامی جوامع، بر صدر زبانshy­ ها و اندیشهshy­ ها بنشیند.

کره خاک دیگر براي ساکنانش خیلی بزرگ نیست، انسانshy­ ها در حیاط خلوت خانهshy­ هاي یکدیگر زندگي ميشي­ کنند. فنshy­ آوريshy­ هاي شگفتshy­ انگیز قبل از آن که انسان هزارهshy­ ي سوم الفبای مدارا را آموخته و گوش سپردن به گفتهshy­ هاي دیگران را تمرین کرده يا خود را از نظر فرهنگي براي تعاملي همهshy­ جانبه آماده کرده باشد، او را با سرعتي گیجshy­ کننده به میدان جهاني شدن ميشي­ کشاند و از او ميشي­ خواهد هویت و ویژگیshy­ هاي قومي و فرهنگي خود را که واقعیتی غیرقابل انکار است در پیشگاه توهم بزرگ جهانی شدن قربانی کند و فراموش کند که «خرد بومي و جمعي، خاستگاه درک متقابل جهاني است» (پل فیروزه، ص3).

خلاصهshy­ ي کلام اين که در اين حوزهshy­ ي بسیار وسیع مدرنیته و پست مدرنیتهshy­ ي جهاني، یگانهshy­ سازي و وحدت جهاني نیز قادر نخواهد بود، و چنین قصدي نیز ندارد که از انسان، در سراسر دنيا موجودي یک دست و یک شکل و تکshy­ زبان بسازد، چرا که بزرگترین ویژگی و شاید مزیت استثنایي دنيا از نظر تاریخی، در درون اين وحدت بزرگ، هویت بخشیدن به موجودیت فردي انسانshy­ ها است. آزادي فردي و برابري در مقابل قانون و صاحب شدن جایگاهی در جامعه، قطعاً بزرگترین دستاورد دنیای مدرن براي انسانshy­ ها بوده است. انساني که حتي با وقوف به اشرف بودن خود در میان مخلوقات، بدون داشتن هویت، آزادي و استقلال فردي نتوانست به اين شرف آسماني دست یابد.

اندیشهshy­ ي ارتباط مستقیم انسان با خدای خویش و قرار دادن او در سرآغاز جادهshy­ ي کمالات الهي و فنا شدن در الله، در مکاتب فکريshy­ اي چون عرفان ایرانی، گرچه، آغاز حرکت مستقل انسان، جدای از سایر مخلوقات، به سوي کمال بود، ولي به دلایل تاریخی – فرهنگي حاصل از شرایط دوران قدیم (پیش از مدرن) متوقف ماند.

انسان در اندیشهshy­ ي اساطيري است که همپای تمامی اجزای هستي، تودهshy­ وار آفریده ميشي­ شود؛ تا نقش ویژهshy­ ي خود را در جهت هدف مشترک هستي بازي کند. اين موجود متفاوت زماني ميشي­ تواند از تنهshy­ ي عظیم هستي خود را جدا و متمایز سازد که خرد خود را به عنوان ابزاری نویافته در دست ميشي­ گیرد، فردیتش را به اثبات ميشي­ رساند و در مسیر تکاملي خود سیری کند. در برخي مقاطع تاریخ اندیشهshy­ ي بعضي جوامع، اين تمایز شگفت در سایهshy­ ي عشق و شهود انسانی حاصل ميشي­ شود (عرفان) و اگر بتواند به حرکت طبیعی خود ادامه دهد ای بسا رویهshy­ ی دیگر عشق – معرفت – وضعیت مسلط بر اندیشه را به دست ميشي­ آورد.

به هر تقدیر اين توقف حرکت انسان در مسیر کمال، عموماً در جوامعي که فرد به آزادي و هویت فردي دست نیافته است، اتفاق ميشي­ افتد.

در یک سخن، در دنیای مدرن، با گسترهshy­ ي جهاني آن، تنها ملتshy­ ها و اقوامي دوام خواهند آورد که بتوانند به فردیت فردي، فردیت قومي و ویژگیshy­ هاي اجتماعي

خود واقف باشند و آن را به صورتی پویا حفظ کنند.

انسان در هرگونه یگانه‌سازی و متحدالشکل شدن، ناگزیر برخی ویژگی‌های خود را با خود حمل خواهد کرد؛ همان‌گونه که مادر هر کس تنها مادر خود اوست، برخی از ویژگی‌های خود را نیز از آن اقوام و مجامع مشخص بشری است و زیبایی انسان‌ها نیز در این تفاوت‌ها و گوناگونی‌ها نهفته است. همان‌گونه که طبیعت و هستی، گوناگون آفریده شده است و هرگونه‌سازی با شرایط ویژه‌ای خود انطباق حاصل می‌شود، که در غیر این صورت محکوم به فنا خواهد بود و این جز همان منطق دیالکتیکی تحول بشر نیست.

زبان، آداب و رسوم، آیین‌ها، مناسک و اندیشه‌های، ویژگی‌های اقوام‌ها؛ چه در شکل‌های پسندیده یا ناپسند. لازمه‌های زایل کردن آنها، نابود کردن زمینه‌های زندگی برای آن گروه‌ها، اقوام یا جوامع است. و ایجاد تغییر در آنها به منظور پیش بردن و توسعه و ترقی، تنها زمانی ممکن خواهد بود که بر ویژگی‌های پویای خود آنان استوار باشد. تغییر و تحول نیز بر پایه‌های سفت و سخت سنت استوار است همان‌طور که دنیا معترف است که مدرنیته تنها بر بنیاد سنت می‌توانست قرار گیرد. بنابراین هر گونه تغییر و پیشرفت و ترقی جوامع بشری عمدتاً باید و می‌تواند که بر ویژگی‌های پویای قومی و بومی آنان اتفاق بیفتد.

متأسفانه در نظام آموزشی و پرورشی ما، باتوجه به واقعیت تنوع زیبای قومی در این سرزمین وسیع با گوناگونی‌های اقلیمی، فکری و فرهنگی و اتفاقات تاریخی منطقه‌ای و غیره، هیچ‌گونه اتفاقی به آنها نشده است. اگر به جد به دنبال یافتن نقائص یا علل و عوامل زوال در برخی عرصه‌های سرزمین، فکر و فرهنگ خویش هستیم، باید بپذیریم که شیوه‌های آموزش رسمی که در سراسر ایران از یک مرکز آموزشی واحد صادر می‌شود، به دلیل نادیده گرفتن مسائل زبانی، گویش‌های متفاوت و لهجه‌ها، یکی از اصیل‌ترین و مؤثرترین عوامل بی‌شادی و عقب‌ماندگی تاریخی ما است. نباید فراموش کرد که یکی از ارکان اصلی مدرنیته (وجه فرهنگی) و مدرنیزاسیون (وجه اجتماعی - اقتصادی) آموزش همگانی است. در جایی که آموزش زبان رسمی و معیار، از اصول صحیح آموزش زبان دوم، در مناطق غیرفارسی زبان پیروی نکند (با ذکر این نکته که منظور از صفت «دوم»، نه ارزش‌گذاری بلکه ذکر ترتیب تقدم و تأخر آموختن زبان‌هاست) طبیعتاً تسلط کامل و حتی نسبی به زبان رسمی، خواندن و نوشتن بسیار دشوار و حتی ناممکن خواهد بود. و این نقص در آموزش همگانی، منجر به توقف و تخریب آگاهی و معرفت جمعی مردمان خواهد گشت.

تلاش مذبحانه و معصومانه کودکان غیرفارسی زبان برای آموختن زبان فارسی از طریق کتاب‌های بی‌کیفیتی که به منظور آموزش زبان تدوین نشده‌اند، تنها به صرف انرژی بی‌ثمر آنان و از دست دادن اعتماد به نفس و توانایی‌های روحی و فکری‌شان منجر می‌شود و این در واقع نقض غرض است و زبان زیبایی فارسی نه تنها آموخته نمی‌شود بلکه به علت آموزش غلط آن و افتادنش زیر دست و پای آموزش غلط تخریب می‌شود و در مقابل تحولات فرهنگی جهانی نیز دوام نمی‌آورد.

در مورد مسئله‌های آموزشی دو موضوع اساسی قابل توجه است: یکی عنایت به آموزش رسمی زبان مادری (و حتی در محدوده‌های گویش‌ها و لهجه‌ها) و دیگری آموزش صحیح و اصولی زبان رسمی و اصلاح نحوه‌های آموزشی. نگاهی به میانگین زمان مطالعه در ایران به خوبی بیانگر فاجعه‌های آموزشی است که گرفتارناش هستیم. علاوه بر مشکلات ناشی از خط فارسی، مشکل عدم آموزش اصولی زبان رسمی نیز به توقف اندیشه و انحطاط فرهنگی می‌انجامد.

ما اگر می‌خواهیم که کودکانمان رشد فکری، روحی و شخصیتی درستی داشته باشند باید توجه داشته باشیم که کودکان، مثل بزرگسالان، برای ورود به زندگی اجتماعی خویش ناگزیر باید مراحل را طی کنند و جسم و روح و اندیشه و شخصیت خود را در این رهگذر شکل متناسب و مقبول جامعه بشری بدهند.

در این مسیر اجتماعی شدن، بسیاری زیر و بم‌ها و پیچ‌ها و خم‌ها، کودک را در خود گرفتار می‌کند. اگر بزرگسالان بخواهند این مسیرها را از تلاطمات و ناهمواری‌های نابجا و مصنوع دست خویش بیابارند، طبیعی است که عابر بی‌تجربه این جاده‌ها؛ گذر، سالم و سربلند به سرمنزل خود نخواهد رسید.

یکی از شیوه‌های اساسی مراحل اجتماعی شدن، به ویژه در سنین کودکی تلاش برای شبیه‌سازی خود با «دیگران مهم» است. کودک در بازی‌های خیالی خویش، مرتب خود را در نقش انسان‌ها؛ مهم‌زندگیش، مادر، پدر، معلم، رهبران اجتماعی و غیره جای می‌دهد و با انجام خیالی وظایف آنان، با در آمدن به هیئت و شکل و شمایل آنان، با تقلید نوع رفتار و رفتار آنان، خود را برای ورود به جامعه و پذیرش در آنجا آماده می‌کند.

سخن در این باره و مراحل و شیوه‌های اجتماعی شدن بسیار است. در اینجا تنها منظور اشاره داشتن به نکته‌های است به نام زبان و تقلید کودکان از «دیگران مهم». همگی می‌دانیم که نخستین انسان‌های مهم خارج از وجود خودمان، مادر و سپس پدر و به تدریج سایر اعضای خانواده و جامعه است. زمانی که کودک دقیق‌ترین ابزار ارتباطی خویش یعنی زبان خود را که از «مهم‌ترین فرد خارج از خود (مادر) گرفته است فاقد اعتبار اجتماعی ببیند، هیچ نقش و منزلت اجتماعی معتبری برای خود قائل نخواهد شد، زیرا الگوی برجسته‌های او (مادر) فاقد ابزار ارتباطی معتبر و ارزشمند است. فاجعه زمانی دامنه‌دارتر می‌شود که به ناگزیر، به ابزار معتبر و رسمی ارتباطی روی می‌آورد ولی آن نیز نه به شیوه‌های اصولی و نه به طور لازم و کافی در اختیارش قرار نمی‌گیرد.

مسئله‌های وجود زبان رسمی یا زبان معیار (کتابی و شفاهی) در هر جامعه‌ای به لحاظ علمی شناخته شده و پذیرفته شده است. هیچ دیدگاه علمی بر علیه وجود زبان‌های رسمی قیام نمی‌کند، بلکه صبحت بر سر چگونگی دست یافتن به این ابزار رسمی است که در عمل وقتی روش‌های اصولی برای دستیابی به آن نباشد، اصولاً هدف اولیه نقض خواهد شد چرا که به تدریج به تضعیف و تخریب آن زبان رسمی منجر خواهد شد. از سوی دیگر چون امکان حضور و رشد صحیح زبان‌های بومی را فراهم نکرده‌ایم، آنها نیز دچار لکنت و زوال خواهند شد و در اینجا به نظر می‌رسد که هیچ راه چاره‌ای نمی‌ماند جز پذیرش و مسلط کردن زبان سوم که قاعده‌تأسیس‌شده با عدم اقتدا، سیاست، اقتصاد، فرهنگ، خدش، نش، ساد.